

## کتابی که نوشته نشد

« کتابی که نوشته نشد » عنوان مقاله‌ای است که « دومینیک اربان » نویسنده و منتقد معاصر فرانسوی دربارهٔ طرح ناتمام یک اثر بزرگ داستایوسکی نوشته است. داستایوسکی سال‌ها ضمن نوشتن دیگر آثار خود روی این طرح کار کرده و آرزو داشته است که روزی نوشتن و پیراستن آنرا پایان برد. ملاحظات « اربان » دربارهٔ این طرح ناتمام بسیار جالب است.

... میگفت: « این اثر، فاوست ۱ من خواهد بود. » و هنگامیکه در ایتالیا بسر میبرد بدوستش مائیکوف نوشت: « این اندیشه همهٔ آن چیز است که بخاطرش زیسته‌ام. » آیا خواهند گفت که داستایوسکی هر بار که نوشتن رمان تازه‌ای را آغاز می‌کند، با عباراتی مشابه از کار خود سخن می‌گوید؟ درست است. با اینهمه یاد آور شویم که: ریشه سه اثر بزرگی که از ۱۸۷۰ تا مرگش (۱۸۸۱) نوشته شده، در زمینه سرشار طرحی جای دارد که بانجامش نرسانده است. همه میدانند که نخستین عنوان این اثر می‌بایست « الحاد » باشد. سرگذشت مردی است « خدا زده »، همانگونه که داستایوسکی عادت داشت با اشاره به نبرد دائم بین شك و یقین خود را چنین بخواند. کتاب می‌بایست حکایت مصائب قهرمان و الحاد او در برابر اشکال گوناگون اعتقاد باشد. و او، در پایان کار، می‌بایست « مسیح روسی را باز یابد. »

داستایوسکی می‌گفت: « آرزو دارم این رمان را بنویسم هر چند پس از آن بمیرم. هر چه گفتنی دارم در این اثر خواهم گفت. »

عنوان «الحاد» بزودی از این اثر برداشته شد. این کلمه بسیار مبهم می‌نمود. از پیش این اثر در روح نویسندگان شکل و زندگی یافت و صورتی بخود گرفت: و از آن پس عنوان کتاب معین گشت: «زندگی يك گناهكار بزرگ». اما کلمه «زندگی» برای ترجمه عنوان کتاب رسانست. داستایوسکی کلمه ای بکار برد که بسیار به «زندگی» نزدیک و معنایش در واقع «ترجمه احوال قدیسین ۲» است. این تفاوت بسیار اهمیت دارد: از اینرو که عنوان کتاب ملخص نظر داستایوسکی است: رسیدن به رستگاری از راه جنایت.



چهره مرکزی این طرح، آنگونه که نقشه کتاب دست‌کم در نخستین جلد حکایت می‌کند، چهره پسرکی جنایتکار است. کتاب می‌بایست مرکب از پنج جلد باشد و از هر يك رمانی جدا گانه بوجود آید. طرح نخستین قسمت بنام «کودکی»، چندان خوب و دقیق تهیه شده است که تصویری از سراسر داستان بدست میدهد. بقیه یادداشتها مبهم و درهم برهم و آشفته است. همه مضامینی که در این اثر میتوان یافت در سایر آثار نویسندگان، چه در «شیاطین»، چه در «نوجوان» و حتی در «برادران کارامازوف» طرح شده است - تنها يك مسئله مستثنی است، و خواهیم دید کدام است. پسرک - نویسنده باو نامی نداده است - پسر حرامزاده «آلفونسکی» ها است. آلفونسکی ها او را از سر و امی‌کنند و بدهکده ای «نزد زن و شوهر پیر و تنگدستی» می‌فرستند، به محیطی سراسر مستی، هرزگی، وقاحت و سودپرستی. کودک از آغاز در محرومیتی تحقیر آمیز زندانی میشود، به خواندن پناه می‌برد، با ولع رمان می‌خواند و عمیقا با انجیل آشنا میشود... و این همه مخلوط شگفت آوری است از تخیل و سرگذشت خود مولف: داستایوسکی خردسال در خانواده‌ای بظاهر شایسته و در کنار پدری می‌زیست که پای بند اخلاق و قانون بود، ولی فضایل صوری او برفساد واقعیش پرده می‌کشید: او نیز همیشه مست بود و از بین جماعت بیدفاع بیمارانش قربانیانی برمیگزید (میدانیم که پدر داستایوسکی رئیس بخش بیماریهای زنان در بیمارستان «سنت‌ماری» مسکو بوده). داستایوسکی خردسال پیش از آنکه بر پستی این پدر آگاه باشد آنرا حس کرده بود و نسبت باو کینه ای عمیق و آمیخته با نفرت و تحقیر داشت. بعد ها دانست چقدر خودش با این پدر شبیه بوده است. چهار برادر کارامازوف هرچه به پدرشان شبیه ترند بیشتر



از او نفرت دارند. این پدر «همچون حشره ای موزی در شهوترانی خود فاسد و بیرحم است.» «عقرب، رتیل، عنکبوت، - سخن از حشره در میان است و زیبایی و هم آهنگی به بن بست میرسد. «دیمیتری» «آلیوشا» را مطمئن می سازد که «در وجود تو که فرشته ای هستی همان حشره ای زندگی می کند که در خونت طوفان می انگیزد.» پسران کارامازوف نیز، همچون داستایوسکی، مهر شباهت منفوری بر چهره دارند.

پسرک طرح «گناهکار بزرگ» «آزار دوست» است. آزار دادن را دوست می دارد. نخست نسبت به حیوانات. سپس نسبت به دختری خردسال. نام دختر «کاتیا» است. او، مهربانی و عشق است. مادر داستایوسکی همینگونه بود، تمام «مهربانان» آثارش همینگونه اند، این «کروتکایا»ها (کلمه ای ترجمه ناپذیر که هم بمعنای مهربان است، و هم اهل تسلیم و رضا) که «راسکلنیکوف» در باره آنان می گوید: «چرا زاری نمی کنند، چرا نمی نالند؟ آنان بایک نگاه مهربان و آرام همه چیز می بخشند» همه بدینگونه اند. «کاتیا» هم در این طرح بدینگونه است. وی پسرک را دوست میدارد پسرک او را میزند. با اینهمه یک روز زمستانی کاتیا در برف می ماند: پسرک او را، نیم مرده، می یابد و در آغوش خود بزندگی باز می گرداند - و در این هنگام است که می فهمد دوستش میدارد.

کاتیا لنگ است. این نشانه بارز ناتوانی و فرمایشی، این معمای زن لنگ در «شیاطین» در وجود شخصیت اصلی داستان یعنی «ماریاتیمو فیونا» همسر پنهانی «ستاروگین» زنی مهربان و نیمه دیوانه و اندکی پری خوی گل می کند و معرف روسیه افسانه ای و رؤیاهای و دانش های آنست. این زن ساده بسیار خردمند گویای معرفتی است که خودبخود حاصل میشود و همه قصه ها و افسانه های جاوید مثل را می آکند. پسرک از کاتیا شیفتگی و ستایش واقعی انتظار دارد و می گوید: «من خدا هستم». هرگز میل قدرت و غرور که دست «راسکلنیکوف» و روح «ستاروگین» را مسلح می سازد به اوج چنین سادگی و جسارتی که در این جمله حیرت آور میتوان یافت نرسیده است. یادآور شویم که این حادثه هنگامی میگذرد که کودک تازه بازده سال دارد.

در این دوران است که «زن و مرد پیرتنگ دست» می میرند. کودک را به خانواده اش باز می گردانند. او از حرامزدگی خود بی

خبر نیست. نابرداریش «میشا» (بدنیست گفته شود که نام برادر بسیار محبوب فدور داستایوسکی هم «میشا» بوده است)، پسر مشروع، دست به سرقتی می‌زند. پسرک بجای او متهم میگردد و بجای او تنبیه می‌شود. از این پس کودک از تسلط پدر می‌گریزد و بانو کران و در میان آنان پسر می‌بود و وجود پدر خود را بعنوان پدری انکار میکند. و بدینگونه اندیشه رقابتی عمیق بین پدر و پسر جان میگیرد، و این اندیشه‌ای است که سراسر داستان «نوجوان» را دربر میگیرد: این همچشی در این اثر به عشق هم کشانده می‌شود، و بصورت رقابت واقعی آن دو برای بدست آوردن «آخماکووا»ی زیبا تجسم می‌یابد. این قسمت از طرح «ترجمه احوال یک گناهکار بزرگ» جوانه های همه اندیشه های برجسته «نوجوان»، و پیش از همه مسئله قدرت پول را دربردارد.

در دوره‌ای که داستایوسکی برای تهیه طرح - یا طرح های - «گناهکار بزرگ» کار می‌کند تازه از چاپ «ابله» فراغت یافته است، در این اثر مسئله پول، چه در اشتیاق ریشخندآمیز «گانیا - اپانچین» برای بسته های اسکناس، و چه در سرنوشت «ناستازیا - فیلی پونا» که تاجری مبتدل او را در شانزده سالگی خریده و برای اقناع هوس های خود بزرگش کرده و سرانجام پرده عصمتش را دریده است، بصورت اندوه خیزی منعکس میگردد.

«ابله» پس از «جنایت و مکافات» نوشته شده که در آن فقر توام با نیاز قدرت، بر سرنوشت «راسکولنیکوف» حکم رواست. «جنایت و مکافات» پس از «نوشته های زیرزمین» نوشته شده و همه میدانند که این دو بیماری مشابه یعنی «آزاردوستی» ۱ و «خودآزاری» ۲ - بر پایه مسئله پول بنا شده است. هم چنین است داستان «مردمان فقیر»... قدرت متکی بر پول، قدرت روحی که پول، نه تنها برای کسب لذت و شهوترانی بلکه بخاطر دست یافتن بر خود پول، می‌بخشد، موضوع سراسر این اثر است، و همین مسئله است که داستان «قماربازان» و نیز زندگی فدور داستایوسکی، پسر خسیس ترین پدران، را در بر می‌گیرد...

\*\*\*

با این حال آفونسکی ها در آشفتگی احساساتی بفرنجی بسر می‌برند. پدر، خواهر نوکرش را رقیقه خود کرده است. مادر با نامزد قدیمش عشق می‌ورزد.

تمام خانواده ها در آثار داستایوسکی معرف این اندیشه اند که خانواده روسی «خانواده ای تصادفی» است که در تباهی اخلاقی بسر می‌برد و معلوم نیست برای چه تشکیل شده است. در ابتدا قرار بود عنوان داستان «نوجوان» همان تباهی باشد - و چه عنوان مناسبی!



نویسنده چه در سراسر آثارش و چه در اوراق مشهور «یادداشت های يك نویسنده» بر این خانواده ها تاخته است .

كودك كه بنوكران خانه پناه برده است با «كوليكوف» خدمتگزار كه مردی دل زنده است دوست می شود ، ولی پدر بر آنان می تازد و برادر «كوليكوف» را چندان زجر و شکنجه می دهد كه جان می سپارد ، و در برابر طفیان نوكر ، او را بخدمت سربازی می فرستد . كوليكوف می گریزد و كودك هم با او می رود . كاتیا در پی آنان روانه می شود .

در اینجا باز هم پای وسوسه دائم بمیان می آید . باز هم با اثری روپرو هستیم كه وسوسه سایه جادویی خویش را بر سراسر آن افکنده است . این ، خاطرۀ زوال ناپذیر مردی است كه حق داشت بردگان خود را بکشد ، و این حق را بكار گرفت . هنگامیکه نویسنده هیجده سال داشت رعایای داستایوسکی اربابشان را کشتند . وی در سراسر عمر ، خود را در برابر جنایتی گناهكار می شمرد كه دیگران بدان دست زده بودند ، اما شاید او هم در روان خود مرتكب آن شده بود . و سال ها پیش از اثر بزرگ نویسنده كه در آن «سمر دیاكوف» خدمتگزار دست بجنایتی می زند كه همه برادران در آرزوی آنند ، این «گناهكار بزرگ» خردسال با «كوليكوف» نوكر در كینه و عصبان او بر ضد پدرش شريك و سهمیم می شود . از آن پس بهمین سبب خود را شريك جرم «كوليكوف» میدانند .

كوليكوف سربازی را می كشد ، و با كمك پسر ك باین كار دست می زند . اینجا نقطه تحول يك زندگی و تغییر جهت داستان است : كودك كه در اثر ارتكاب جنایت دچار تزلزل شدید روحی شده ، قدمش سست میگردد و تکیه گاهی می جوید . در كجای این دنیا میتوان ثبات و قیامی یافت ؟ كورمال به جستجوی امید می رود : خدا ؟ دورتر از این است . نه ، خدای دیگری می یابد : پول .

طرح «گناهكار بزرگ» بشیوه ای روشن و بسیار گیرا ، در همان چند سطر است كه اینجا و آنجا در یادداشت های نویسنده می یابیم ، وضع روحی كودك را بر ما حكایت می كند . و این درست معرف وضع روحی داستایوسکی خردسال است : نویسنده حتی نام های خاص را پنهان نمیدارد ، این نام ها از آن دوران كودکی اوست : پانسیون «چرماك» ، پانسیون «سوچارد» : این كلمات حاکی از حقیقتی منطبق با شرح حال و زندگی نویسنده است و بعلاوه میدانیم كه همدرسانش او را كه كودکی سرزنده

و پرشور و پرجنب و جوش بود ، پسری تنها و خاموش میدانستند . و در طرح «گناهکار بزرگ» داستایوسکی این امر را تاکید می کند . و توضیح میدهد : «هنگامیکه حادثه را بیداد می آورد و خود را در چنین امر موحشی گناهکار میداند ، سایر کودکان رانسبت بخویش یکسره بیگانه می بینند.» ولی حقیقت شرح حال نویسنده با نیروی تمام در نقشه اثر آینده اش انعکاس دارد : رعایای آلفونسکی که در برابر بیداد او طفیان کرده اند او را می کشند . دکتر داستایوسکی هم همینگونه ، وحشیانه ، بدست رعایای خویش کشته شد . «سمردیاکوف» خدمتگزار هم همینگونه ، بابا کارامازوف را می کشد .



نوجوان دستخوش رؤیاهاست . نویسنده از «هاملت» نام می برد . ایده آلی محض ، ایده آل مرد آزاد نیز در روحش انعکاس می یابد . این ، داستایوسکی طرفدار «شیلر» ، داستایوسکی هواخواه «فوریه» است . طرح «گناهکار بزرگ» گاه ممکن است «زندگی من» نام بگیرد ... شهوانیت دیرین یعنی چیزی که پسران از پدر بارث می برند ، گاه خونس را لبریز می کند و آزارش میدهد . هرزگی می کند و تمثال مریم را می آید . آخرین کلام در همین جاست : راههای بدترین گناه ، آدمی را به رستگاری میرساند . این امر فقط توفقی طولانی و قاطع برای آینده است . مرد جوان به دیر پا می نهد . در برابر او «تیخون زادونسکی» ، این خردمند روسی ، همان مردی که در داستان «شیاطین» بصورت اسقف «تیخون» و در «برادران کارامازوف» بصورت «زوسیما» پدیدار می شود ، قرار می گیرد . در اینجا ، تیخون ، و تأثیر و نفوذ او ، آموزش های او ، نیکدلی تابناک او ، مایه اصلی این جلد کتاب است . کینه و انتقامی که در دل کودک جای دارد با روشنی و عشق روبرو می شود . و «تیخون» با فروتنی سخن میگوید ، از خدا حرفی نمیزند ، با مهربانی برادرانه و دلپذیری در باره حیوانات سخن میگوید . کودک «آزار دوست» آوای برادری مذهبی را بگوش می شنود . «تیخون» با مهربانی از «بوکاشکی» ها ، حیوانک های خردچمن ها و بیشه ها ، و از «شادی عالمگیر زندگی واقعا زنده» سخن میگوید . هنگامیکه نوجوان دیر را ترك می گوید ، تیخون «او را در سقوط و در رستگاری دعای خیر میکند .»

پس از ترك «تیخون» ، وی همانست که در «شیاطین» بصورت «ستاوریگین» پدیدار میشود : «مفرورترین مفروران» . اما چیزی یاد



گرفته است که «ستاوریگین» هم از یاد نخواهد برد: «تا کسی قبلامغلوب نشده باشد نمی‌تواند بردنیا چیره گردد».

اعتراف «ستاوریگین» یکسره از این نشان دارد: «من خواستار شلاق و تحقیر و تمسخرم». این جمله‌ای است که وی به اسقف «تیخون» می‌گوید. پس از حوادث بسیار که در اینجا طرح مبهم است، گناهکار همانگونه می‌میرد که داستایوسکی آرزوی مردن داشت: مثل دکتر «گواس» که حامی و خیر خواه مجرمین خرد سال روسی شد. طرح کتاب چنین پایان می‌رسد: «مرگ نزدیک میشود، همه چیز روشن میگردد. هنگامی می‌میرد که سرانجام به جنایت خود اعتراف کرده است».

و «کولیا»ی خردسال در برادران کارامازوف، اگر نمیکشد، تنها جان سگ کوچکی را می‌گیرد... ولی پشیمانی ارتکاب این «جنایت» پشیمانی کشنده‌ای است. سگ کوچک فقط مظهر و نشانه‌ای است - ولی پشیمانی سرانجام «کولیا»ی خردسال را می‌کشد.

اما برادران کارامازوف که هر چهارتن، در مراحل گوناگون، پدرشان را - گو که در ذهن خود - می‌کشند، هیچ یک از آنها دیگر کودک نیستند. بدینگونه «ترجمه احوال یک گناهکار بزرگ» تنها اثری است که در پایان از جنایت پدرکشی، که داستایوسکی خردسال در قلب و وجدان خود مرتکب آن گشته، پرده بر میگیرد.

ترجمه عبدالرحیم احمدی

پیشگامان علم و ادب در ایران

رتال جامع علوم انسانی

سکر

... و آنان که گویند زرو کلوخ بنزدیک وی یکسان شده است، این همه علامت سکر باشد و نادرستی دیدار، و این را پس شرفی نباشد. شرف مر آن درست بین و راست دان را باشد که زرتزدیک وی زربود و کلوخ کلوخ: اما به آفت آن بینا بود. تا گویند: ... یا زر زرد روی و یا سیم سفید کار، بجز مرا فریبید؛ که من بشما مغرور نگردم، از آنچه من آفت شما دیدم.

کشف المحجوب ص ۲۸۸